

فلسفه

پراگماتیسم و اومانیزم
دکتر محمود خاتمی

چکیده:

هدف اصلی این نوشته آن است که نشان دهد اولاً پراگماتیسم بر اصولی استوار است که ملازم اومانیزم هستند و لذا پراگماتیسم در اصل یک مکتب اومانستی است و ثانیاً دستاورد آشکاری که در سطح فرهنگ و جامعه امریکایی عرضه داشته است موجب رشد طیف وسیعی از اومانست‌ها در امریکا شده است که به اومانیزم جدید یا اومانیزم علمی یا طبیعت‌گرایی اومانستی قائل هستند.

بدین منظور نخست پراگماتیسم را معرفی می‌کنیم و سپس اومانیزم را تعریف می‌نماییم و آنگاه رابطه آن دو را با هم یک بار از طریق بررسی اصول پراگماتیسم و بار دیگر از طریق رابطه اومانیزم جدید امریکایی با آن به بحث می‌نهم.

پراگماتیسم

۱.۱- تاریخچه

پراگماتیسم مکتب فلسفی با ویژگی‌های زندگی امریکایی، نخست توسط پیرس به سال ۱۸۷۸ به عنوان یک روش مطرح شد.^۱ سپس ویلیام جیمز، جان دیویی، آرتور بالفور^۲ فردیناند شیلر^۳ و هانس ویهنگر^۴ روایات مختلفی از آن ارائه دادند. واژه پراگماتیسم، نه به عنوان یک روش یا یک مکتب، بلکه به عنوان قواعد مبتنی بر تجربه در حوزه اخلاق عملی توسط کانت به کار برده شده بود.^۵ توجه به غایت فعل، که در این گونه قواعد مراعات می‌شود، باعث شده بود که کانت آنها را پراگماتیک بنامد.^۶

۱.۲- تعریف

پراگماتیسم دیدگاه، روش و فلسفه‌ای است که نتایج عملی ایده‌ها و عقاید را به عنوان معیار تعیین ارزش و صدق آنها به کار می‌برد. ویلیام جیمز، پراگماتیسم را این گونه تعریف کرده است:

«دیدگاهی که از آغاز اشیاء، اصول، مقولات را کنار می‌گذارد و به غایت اشیاء، دستاورد، نتایج و واقعیات عملی توجه

می‌نماید».^۷ مکتب پراگماتیسم بر تجربه، تحقیق تجربی و حقیقت از آن حیث که نتایج قانع کننده و رضایت بخش دارند تأکید می‌ورزد. تأکید اصلی پراگماتیسم بر روش و دیدگاه است و لذا تلقی اولیه از آن یک نظام منسجم و سیستماتیک نبوده است. از این رو جان دیویی به جای پراگماتیسم واژه انس‌ترومنتالیسم (Instrumentalism) را به کار می‌برد؛ چون فکر می‌کند که این واژه تأکیدی بیش تر بر جنبه روشی دارد. وی در این روش تجربه را اصل

۱. در مقاله "How to make our ideas clear"

2. A. Balfour

3. F.C. Schiller

4. H. Vaihinger

۵. نگاه: Kant, I., Critique of practical Reason,

trans, by Abbot PP. 216-218 (بحث تفوق عقل

عملی بر عقل نظری)

۶. نگاه به: Beck, A Commentary on Kant's

Critique of Practice Reason, p.249-251

p. (Chicago, 1969)

7. James w., Pragmatism (NY, 1907) PP.

54-55.

می‌داند و تفکر، ایده‌ها و نظریه‌ها را به عنوان وسایلی برای توافق و تطابق یک ارگانیسم با محیط خود تفسیر می‌کند؛ بنابراین، از نظر دیویی، پراگماتیسم روش تحقیق تجربی است که به همه حوزه‌های تجربه انسانی گسترده شده است.

بنابه روایت دیگری که از پراگماتیسم شده است، اپراسیونالیسم، که مفاهیم را به عنوان «اعمال قابل اجرا از لحاظ تجربی» تعریف می‌کنند، بر آن است که تعریف کردن یک اصطلاح (ترم) دلالت می‌کند بر اینکه آن اصطلاح چه عملی را نشان می‌دهد. بنابه تعریف، این روایت از پراگماتیسم «دیدگاهی است که فکر و عمل را لاینفک می‌داند و حقیقت را برحسب محتوای عملی اظهارات و بیانات تعریف می‌کند».^۱

۱.۳- وجه اومانستی پراگماتیسم

«پراگماتیسم یا ابزارانگاری به لحاظ لوازمش اومانستی است».^۲ صحت این گفته، بی‌گمان با مطالعه اصول و متون متکفران بزرگ این مکتب روشن می‌شود، اما پیش از بررسی اصول این مکتب که لوازم اومانستی دارند، بهتر آن است که به دو تن از بزرگان این مکتب

اشاره کنیم که بر این نکته تصریح داشته‌اند: نخست می‌توان از شیلر نام برد. وی ترجیح داد تا به جای استفاده از لفظ پراگماتیسم لفظ اومانیسیم را به کار برد. به نظر او وظیفه فلسفه - و نتیجتاً پراگماتیسم - بررسی حقایق مربوط به انسان است. وی به قول معروف پروتاگوراس که «انسان معیار همه چیز است» اشاره دارد و آن را می‌پذیرد و در تبیین آن می‌کوشد.^۳ وی در عین حال به تلفیق منطق و روان‌شناسی می‌پردازد و آن را افق وسیعی تلقی می‌کند که به فیلسوف توانایی می‌دهد تا بر «تمامی علوم که با کشف حقایق انسانی سر و کار دارند» نظارت کند. به این معنی می‌توان معنای واقعی کلماتی نظیر سوسیولوژی (مطالعه منطق اجتماع)، بیولوژی (مطالعه منطق حیات)، و تئولوژی (مطالعه منطق خدا) را دریابد. به عقیده شیلر

1. Rpoport A., *operational philosophy* (NY, 1953) P. 230

2. H. Titus, *Types of philosophy* (NY, 1975), Pragmatism

3. CF. Schiller F.C., *Humanism*, Introduction.

پراگماتیسم مکتب ابزار انگاری (انسترومنتالیسم) است. عالم همان است که انسان تجربه می‌کند انسان معیار همه چیز است و نه فقط معیار عالم بلکه معیار خدا و حقیقت است

همه چیز است و نه فقط معیار عالم بلکه معیار خدا و حقیقت است و بنابه آنچه پس از این در بحث از اصول پراگماتیسم خواهیم گفت همه این‌ها دستاوردی انسانی است که برای رفع حوایج ظاهری و باطنی انسان توسط خود او آفریده شده‌اند. وی در کتاب معروف خود به نام «ایمان مشترک»^۳ روایتی کاملاً اومانستی از پراگماتیسم را تقریر و ارائه می‌نماید.

اکنون پس از اشاره به این دو تن از متفکران پراگماتیسم به ملازمت اصول پراگماتیسم با اومانسیم می‌پردازیم و نخست بحث را با اشاره‌ای به تعریف اومانسیم جدید آغاز می‌کنیم.

۱.۳.۱- اومانسیم

اومانسیم «نظریه‌ای است که به طور مشخص برعلاق، منافع و ایدئال‌های انسانی

مطالعه دقیق منطقی (Logy) جنبه پسیکو - لوژیک فلسفه ما را قادر می‌سازد تا در نتیجه فهم اطلاعات، روشن تر فکر کنیم. تحلیل‌های شیلر در این زمینه به مطالعه حوزه‌هایی که عملاً استفاده‌ای برای انسان دارند منجر می‌شود. وی تصریح می‌کند که منطق (لوژیک) «شناخت حقایق انسانی است».^۱ انسان قلمرو فلسفه است و تجربه‌های او در این محدوده باید ارزیابی شود. اهمیت روان‌شناسی (پسیکولوژیک) در نظام فکری شیلر دقیقاً به خاطر آن است که فلسفه حیطة انسان و تجربه‌های اوست.^۲ تلقی او از پراگماتیسم به عنوان یک مکتب مبتنی براصالت انسان (اومانسیم) گویای ماهیت اومانستی پراگماتیسم است.

همچنین باید به جان دیویی اشاره کنیم. از نظر او پراگماتیسم مکتب ابزار انگاری (انسترومنتالیسم) است. بنابه این تلقی عالم همان است که انسان تجربه می‌کند، یعنی عالم عینی مجزای از انسان معنی ندارد. انسان معیار

1. Schiller F.C., *Logic for use*, (1929) p.9

2. *Humanism*, P. 72 Ff.

3. *A Common faith*

حیات از طریق فلسفه، علم، هنر و ادبیات است»^۴.

۱.۳.۲- اصول پراگماتیسم و وجه اومانستی آنها

با مطالعه متون و فلسفه‌های بزرگان پراگماتیسم مشاهده می‌شود که پاره‌ای اصول در همه این متون و روایات پراگماتیستی مشترک است. در ارتباط با موضوع این نوشته، یعنی وجه اومانستی پراگماتیسم پاره‌ای از اصولی را که در بازنمایی این وجه صراحت دارند به اجمال بررسی می‌کنیم:

۱- طبیعت‌گرایی (ناتورالیسم):

از اصول اساسی پراگماتیسم که همه روایات

تأکید دارد. اومانیسیم رنسانس مبتنی بر آثار کلاسیک یونانی است. اومانیسیم ادبی جدیدی هم هست که بر نوع کلاسیک تعلیم و تربیت ادبی تأکید دارد. اومانیسیم دینی و اومانیسیم فلسفی هم بر انسان تأکید دارند و هر گونه مفهوم فوق طبیعی را رها می‌کنند»^۱.

اومانیسیم جدید، که بنابه نوع تأکیدی که بر یک جنبه خاص صورت می‌گیرد، گاه از آن به اومانیسیم علمی یا طبیعت‌گرایی اومانستی هم تعبیر می‌شود، بینشی است که بر انسان یا علایق و امور انسانی تأکید دارد، و به تعبیری^۲ عبارت است از «آموزه‌ای که انسان، از طریق به کار بردن عقل و با هدایت مؤسسات حکومت دموکراتیک، بتواند بدون کمک قوای فوق طبیعی یک جامعه عقلانی بسازد که در آن هر کس از امنیت برخوردار باشد و زمینه فرهنگی برای شکوفایی استعدادهای هر فرد و انرژی‌های خلاق که دارد فراهم آورد»^۳.

تعریف دیگری که از اومانیسیم ارائه شده است این است: «اومانیسیم عبارت است از اعتقاد به مردم، به همه بشریت و به علم از آن حیث که وسیله نیل به حقیقت است. اومانیسیم همچنین جستجوی ارزش‌های اخلاقی و معنوی

1. Titus it., *Glossary of philosophy*, Term: Humanism, P. 523

2. *Dictionary of philosophy and psychology*, ed. J.M. Boldwin (NY), the Dictionary of philosophy, ed. D.D. Runes (NY, 1942)

3. O.L. Reiser / B. Davies, *Planetary Democracy*, (NY 1944)

4. *The Humanist, A note to Althors* (Yellow springs, AHA, 1962)

مجزا از انسان معنی ندارد و عالم همان است که انسان تجربه می‌کند.^۲
۲- ابزار انگاری:

چنان که قبلاً اشاره شد ابزارانگاری به یک معنی - که جان دیویی به کار می‌برد - معادل است با خود پراگماتیسم، اما به عنوان یک اصل، ابزار انگاری مورد قبول همه پراگماتیست‌ها، به استثنای خود پیرس است. ابزار انگاری به معنی آن است که تفکر، پدیده‌ها و نظریه‌ها به عنوان وسایلی برای توافق و تطابق یک ارگانیسم با محیط خودش تفسیر شود. میزان در اینکه ابزار انگار باشیم آن است که به انسان مرجعیت دهیم. ابزار انگاری از لوازم پراگماتیسم نیست بلکه اصل آن است. از لحاظ جان دیویی ابزار انگاری سه بُعدی است:

۱- بُعد زمان‌مندی که به تکامل و رشد انسان و معارف مربوط به او می‌پردازد؛

و فرقه‌های آن بدان پایبندند، طبیعت‌گرایی است. بنابه این اصل هر گونه امور فوق طبیعی یا دخالت نیروهای فوق طبیعی یا موجود طبیعی انکار می‌شود و طبیعت برابر و معادل وجود می‌شود؛ عالم طبیعت است.^۱ از سوی دیگر طبیعت‌گرایی ملازم تجربه‌گرایی است، زیرا طبیعت قلمرو تجربه است. لذا تجربه، چنان که همه فلاسفه‌ی پراگماتیست تأیید و تأکید دارند، اصل می‌شود. با توجه به اینکه تجربه قلمرو شناخت انسان و به تعبیر دیگر تجربه، تجربه انسانی است، به راحتی نتیجه می‌شود که طبیعت قلمرو انسان است و چون فوق طبیعت هم چیزی نیست، مرجعیت انسان و اتوریتته او بر ملا می‌شود و این همان اومانیسیم است. از سوی دیگر تأکید فلاسفه پراگماتیست بر علم‌گرایی یا اصالت علم (سیانیتسم) که در این قلمرو - یعنی طبیعت و تجربه انسانی - لحاظ می‌شود کاشف از آن است که انسان از طریق روش علمی جدید می‌تواند این تجربه را به رشد و کمال برساند. بدین معنی که انسان با رشد عقل خود (اصل عقلانیت دکارتی) و با کمک روش تجربی و علمی می‌تواند جنبه‌های عالم درون تجربه خود را گسترش دهد، چه آنکه عالم عینی

1. Titus, types of philosophy, P. 325

2. Cf. Dewey J., A Common Faith, Also see, OTTO M.C., The Human Enterprise (NY, 1940)

۲- بُعد آینده‌نگری که نشان می‌دهد انسان رو به جلوست و به سوی آینده است؛

۳- بُعد خوش‌بینی که بنابه آن آینده را انسان بهتر از گذشته ارزیابی می‌کند و انسان وضع عالم را بهتر می‌کند.

چنان که مشاهده می‌شود این سه بُعد ابزار انگاری همگی قائم به انسان هستند.^۱

۳- اصالت منفعت (یوتیلیتاریسیسم) یا اصالت نتیجه (کانسیکوئالیسیسم):

بنابه این اصل، که از اصول سیاسی و اخلاقی و معرفت‌شناختی پراگماتیسم است، باید نتیجه را لحاظ کرد؛ نتیجه چیست؟ باید به فکر نتیجه یا سود آخر کار بود. بدین معنی حقیقت ثابتی وجود ندارد. چنین نیست که ما نخست مقدماتی براساس مبانی حقیقت ترسیم کرده باشیم و آن گاه به ضرورت منطقی از آن نتیجه‌ای بگیریم که در صورت احراز صحّت مقدمات نتیجه هم صادق و حقیقی باشد، بلکه جریان امر کاملاً برعکس است. نخست انسان نتیجه را در نظر دارد و برای آن مقدماتی فراهم می‌آورد تا آن نتیجه را تأمین نماید. حقیقت، اگر اصلاً وجود داشته باشد در نتیجه، غایت و منفعت نهفته است. اکنون این سؤال مطرح

می‌شود که این حقیقت چگونه ایجاد می‌شود؟ در پاسخ به این سؤال است که مشاهده می‌کنیم پراگماتیسم وجه اومانستی خود را باز هم نمایان می‌سازد. بنابه اصل سودگرایی یا نتیجه‌گرایی آنچه حاصل می‌آید حقیقت است. حسن و قبح ذاتی افعال و رفتار نیست. حقیقت و صدق در نهاد گزاره‌ها نیست. حقیقت در عمل و نتیجه نهفته است و این عمل و نتیجه را انسان می‌سازد. تعبیر شایعی که در لسان ارباب پراگماتیسم نظیر جیمز، دیویی و بریجمن، اتو و دیگران مشاهده می‌شود این است که حقیقت ساخته بشر است. بدون بشر حقیقت هیچ معنی محصلی ندارد. تعبیر ساخته بشر^۲ نخستین بار بر زبان جیمز جاری شده است. وی در کتاب معروف خود به نام «اصول روانشناسی»^۳ به بحث درباره حقیقت می‌پردازد، و ادعا می‌کند که دنیایی که ما در آن به سر می‌بریم نظر نیست، بلکه واقعیت است. در واقع ترکیب و

1. Cf. Dewey, J., Reconstruction in Philosophy (NY, 1920)

2. Man-made

3. James W., Principles of Psychology

مجموعه‌ای از واقعیات^۱ است. چیزی به نام حقیقت^۲ وجود ندارد. حقیقت یک فرض است: فرض کارآمدی که ما را قادر می‌سازد تا اندکی از آشوب را به اندکی از نظم تبدیل کنیم. آنچه دیروز حقیقت داشت امروز ممکن است نداشته باشد. یعنی چه؟ به درد نخورد؛ زیرا حقیقت، بنابه اصل، باید به کار آید و فایده‌ی عملی داشته باشد (اصالت منفعت و نتیجه). به عبارت دیگر حقیقت امری مطلق نیست که نفس‌الامری داشته باشد؛ بلکه امری نسبی و قائم به انسان است و بسته به زمان، مکان و شخص متفاوت است. «هیچ ناظری نمی‌تواند خود را واقف بر همه‌ی حقایق و همه‌ی خیرات بداند، ولی هر ناظری به تناسب نظر خود می‌تواند بر حقایق جزئی واقف شود که دیگران از دیدن آن محرومند».

به این ترتیب حقیقت را می‌توان در عمل به ارزش نقدی تبدیل کرد. اصل آن است که حقیقت مستقل از انسان نیست بلکه انسان است که حقیقت را می‌سازد. انسان معیار حقیقت است^۳ و این تعبیر دیگری است از اومانیسیم (معیار پروتاگوراس). همین دیدگاه را می‌توان در جان دیویی

یافت. وی حقایق کلی را انکار می‌کند. آنچه هست علمی است که با واقعیات^۴ سر و کار دارد و نه حقیقت. حقیقت قائم به انسان است. در واقع هیچ حقیقتی وجود ندارد. حقیقت، از این رو، فردی و شخصی است و این حقیقت همان است که در نتیجه عمل حاصل می‌آید برای خود فرد.^۵

بدیهی است که این تعلق از حقیقت که براساس اصالت منفعت و اصالت نتیجه و دیدگاه ابزار انگارانه در میان پراگماتیست‌ها مقبولیت تام دارد، به این منجر می‌شود که اصولاً هیچ‌گونه دیدگاه واحدی وجود نداشته باشد (رَد مونیسم) و در همه ابعاد و به عدد

1. Facts 2. Truth

3. James w., *Essays in Radical Empiricism* (NY, 1922) P. 42

4. Facts

۵. برای تحقیق این مطلب در دیویی نگاه به آثار او از قبیل *The Quest, A Common Faith for Certainty* وی منطق را اصولاً نظریه حقیقت (که قدما می‌دانستند) نمی‌داند بلکه آنرا نظریه کنکاو (Inquiry) می‌داند نگاه به اثر او تحت عنوان *Logic: The Theory of Inquiry*

شیلر: فلسفه باید حلّ مسائل انسان کند و برای حل این مسائل باید روش علمی به کار برده شود تا نتیجه و منفعت و سودی به حال انسان داشته باشد

برای حل این مسائل باید روش علمی به کار برده شود تا نتیجه و منفعت و سودی به حال انسان داشته باشد و به تعبیر دیگر، به کار آید و دردی دوا کند. جان دیویی برحوزه علمی بیولوژی و علوم اجتماعی تکیه دارد و پیروان پراگماتیسم به طور کلی روش علمی را مدنظر دارند و هملگی بر به کارگیری روان‌شناسی و تعلیم و تربیت در حوزه‌های تجربه انسانی براساس روش علمی تکیه و تأکید دارند. جان دیویی می‌گوید که فلسفه‌های سنتی که در جستجوی واقعیت نهایی و مطلق بوده‌اند، تجربه انسانی را ناچیز شمرده و از آن بی‌اعتنا

انسان‌ها حقیقت متکثر می‌شود و لذا مشاهده می‌شود که بر همین اساس اومانستی پلورالیسم هم شکل می‌گیرد و مقبول پراگماتیسم و جزو اصول آن می‌شود. تکثر حقیقت و عالم در آثار جیمز، دیویی و دیگر پراگماتیست‌ها به وفور مشاهده می‌شود. نسبی‌گرایی (رولاتیویسم) و فردگرایی (اندیویدوآلیسم) نیز از آثار این دیدگاه و جزو اصول اولیه پراگماتیسم هستند.^۱

۴- اصالت علم یا علم‌گرایی (سیانتیسم):

این اصل نیز از اصول اساسی پراگماتیسم است که لوازم اومانستی در بردارد. علم‌گرایی در این مکتب به این معنی است که روش علمی جدید به عنوان اساس فلسفه - و در نتیجه در حوزه حقایق انسانی - به کار برده شود. این روش برای حلّ مسائل انسان - از جمله اخلاق و دین - به کار می‌رود و با غیر این روش نه مسائل انسان حلّ می‌شود و نه سخنی که براساس این روش نباشد اعتبار و تحصلی دارد. به قول شیلر فلسفه باید حلّ مسائل انسان کند و

۱. به عنوان نمونه نگاه: به

James w., A Pluralistic Universe (1909).
The meaning of truth (1969). The Varieties
of Religious Experience (1902)
Dewey, J., Individuality; New and old.
(1930). Expenlence and Neture (1925)

گذشته‌اند.^۱ در حالی که در حوزه تجربه انسانی است که حقیقت تحقق می‌یابد، آنچه عملی است یا نتایج رضایت‌بخش دارد حاصل می‌شود. از سوی دیگر تجربه انسانی قلمرو علم را تشکیل می‌دهد و لذا برای تبیین و توجیه و تحکیم آن باید روش علمی را - که تجربی است - اختیار کرد. بدیهی است که ملاک صحت و استعمال این روش منوط به کاربردی بودن، رضایت‌بخش بودن، نتیجه‌آور بودن و مفید بودن در مقام عمل است و این همه مزایایی است که روش علمی داراست.

اما آنچه ذکر آن لازم است جنبه اومانستی این اصل است. این اصل نه فقط از آن حیث که منوط به انسان و تجربه انسانی و محدود به قلمرو اوست و ویژگی‌های اومانستی دارد، بلکه از یک حیث و جنبه مهم‌تر هم اومانستی است. روش علمی و تکیه بر علم، اثر انسانی یعنی علم را در برابر اثر الهی یعنی وحی قرار می‌دهد و این قرار گرفتن - بنا به اصل طبیعت‌گرایی و اصالت منفعت به نحوی است که به نفع اصالت اثر الهی در مواجهه با اثر انسانی می‌پردازد و این است اساس اومانسیم که در پراگماتیسم مشاهده می‌شود. این وجه اومانسیم که به این صورت

در پراگماتیسم مشاهده می‌شود در غرب سابقه تاریخی هم داشته است و به صورت مشابهی در رنسانس هم مطرح بوده است. می‌دانیم که در رنسانس، آنهایی که نظیر پترارک^۲ اومانیست خوانده می‌شد مدعی بودند که مسیحیت باید با امور انسانی و زمینی سر و کار داشته باشد و چون ادبیات یونان و روم تجدید شده بود و کسب علم کرده بودند، این ادبیات را اومانستی می‌نامیدند، زیرا ادبیات کار سکولار و دنیوی و مجرد از وحی و خدا بود، در حالی که انجیل و آثار قدیسان آثار وحیانی و الهام شده خدا بودند. به این معنی در رنسانس اومانسیم همان اثر انسان که ادبیات بود تلقی می‌شد و این اثر در مقابل اثر خدا یعنی وحی قرار داده شده بود. این واقعه تاریخی رنسانس به نحو مشابهی در اومانسیم پراگماتیسم هم تکرار می‌شود، با این تفاوت که اولویت در اثر انسان به علم جدید داده می‌شود و آن را در برابر اثر الهی یعنی وحی و کتاب مقدس قرار می‌دهند. این، حداقل، اگر به انکار اثر الهی نینجامد، اصالت

1. The Quest for Certainty, P. 6

2. Petrarch

آن را تحت الشعاع قرار می‌دهد و در نظر فلاسفه‌ای چون جیمز اثر الهی به تجربه بشری تأویل می‌شود و در حوزه پلورالیسم حقیقت مطلق خود را از دست می‌دهد و به عدد نفوس خلاق کثرت می‌یابد. از این رو سکولاریسم هم جزو اصول پراگماتیسم در می‌آید و معنی اومانستی آن به تقریر فوق‌الذکر معلوم است.

۱.۴- اومانیسم جدید امریکایی و پراگماتیسم تا کنون با توجه به اصول پراگماتیسم سعی کردیم وجه اومانستی این مکتب را نشان دهیم. اکنون از زاویه دیگری به این اومانیسم نظر کنیم. مطابق مبانی پراگماتیسم، عمل و دستاورد مهم‌ترین چیز و محصل‌ترین فایده هر چیزی است. اگر چنین باشد باید گفت که پراگماتیسم علاوه بر فوائد و دستاوردهای متعدد در حوزه‌های معرفت بشری از یک حیث مهم‌ترین دستاوردش اشاعه اومانیسم جدید در غرب و به خصوص امریکا بوده است. اومانیسم جدید در غرب، بدون شبهه از بستر پراگماتیسم برخاسته است. این اومانیسم را هر چند برخی مدرن شده اومانیسم رنسانس دانسته‌اند، اما باید از اومانیسم رنسانسی متمایز دانست؛ زیرا اومانیست‌های رنسانس یونانیان

را تحسین می‌کردند و به خصوص برای حیات معقول و اعتدال آن می‌کوشیدند و ادبیات کلاسیک می‌خواندند. جنبش رنسانس یک جنبش ادبی بوده است که در خلال آن نوعی تأکید و توجه دوباره به انسان و عقل او شده است. بازگشتی بوده است به دوره کلاسیک ادبیات، در قبال ادبیات و فرهنگ ادیان الهی و آسمانی. چنان که بخواهیم در دوران معاصر جنبشی را مرتبط و مشابه آن بدانیم - نه اومانیسم جدید امریکایی - بلکه باید از اومانیسم ادبی مورا^۱ و فورستر^۲ نام ببریم. اومانیسم ادبی معاصر که توسط آنان پایه‌گذاری شده به تعلیم و تربیت آزاد (لیبرال) معتقد است و با تعلیم و تربیت تلقینی^۳ مخالف است و برعکس بر مطالعات اجتماعی و ارضای علائق طبیعی و بشری تأکید دارد.

با این مقدمه و با توجه به مطالبی که سابقاً در اصول پراگماتیسم گفته شد مشاهده می‌شود که میان اومانیسم پراگماتیسم و اومانیسم ادبی رنسانسی تفاوت‌های بارز است. در اینجا سعی

1. Paul E. More

2. N. Foerstor

3. Advocational

روش اومانیسیم جدید امریکایی - به پیروی از پراگماتیسم - علمی به معنی تجربی کلمه است و به فرضیه و تجربه‌ی انسانی متکی است

اصیل نیستند، اما حاوی ارزش‌های نظری یا عملی‌اند که آنها را از این حیث برای انسان مهم می‌سازند (مطابق اصول پراگماتیسم).

بنابراین می‌توان گفت که روش اومانیسیم جدید امریکایی - به پیروی از پراگماتیسم - علمی به معنی تجربی کلمه است و به فرضیه و تجربه‌ی انسانی متکی است. در کتابی به نام طبیعت‌گرایی و روان بشری که به قلم گروهی از اومانیسیت‌های جدید امریکایی نوشته شده^۲ بر کاربرد همگانی روش‌های تجربی و تحقیقات علمی تأکید شده است. به ادعای آنان، این روش‌ها خودکفا هستند و خود را اصلاح می‌کنند و لذا رشد و توسعه می‌یابند و پیشرفت می‌کنند. معرفی که به این طریق حاصل آید به بررسی مجدد و آزمون توسط اصول برتر از تجربه و فوق طبیعی و غیرتجربی نیاز ندارد.

می‌کنیم به طور خلاصه نشان دهیم که اومانیسیم جدید و رایج در امریکا چگونه و در چه ابعادی از پراگماتیسم متأثر و ناشی شده است.

۱۰۴۰۱- روش

اومانیسیم جدید شأن علم جدید را بسیار ارج می‌نهد. نظریات، اصول و کشفیات آن را می‌پذیرد و به خصوص به بیولوژی (مقایسه کنید با جان دیوئی) روان‌شناسی (مقایسه کنید با جیمز) و مطالعات اجتماعی، از آن حیث که با خود انسان و رفاه و منافع او سر و کار دارند اهمیت فراوان می‌دهد.

به علاوه اومانیسیم به علم به عنوان نسخه حقیقت و نفس‌الامر نمی‌نگرد، بلکه آن را چیزی ساخته انسان می‌داند تا به واقعیات^۱ دست یابد.

از آنجایی که داوری نهایی و تعیین درستی یا حقیقت به تجربه انسانی واگذار شده تمام تمایزات کلاسیک بیان امور «مقدس» و «نامقدس» از میان می‌رود. اومانیسیت‌ها معتقدند که ولو واژه مقدس و دینی و حقیقت

1. Factr

2. Naturalism and the Human Spirit, ed. by Y. H. Kuikoran (NY, CUP, 1944)

است که جنبه‌های عالم تجربی را گسترش می‌دهد. عقلانیت از این نظر خود محصول یک فرایند تکاملی است. ولی به هر حال، این عقلانیت است که انسان را انسان می‌کند و در طبیعت جایگاه ممتاز به او می‌دهد.

۱.۴.۲- جهان‌بینی اومانیسیم جدید غربی

از نظر اومانیسیم جهان یا عالم خودش به وجود آمده و آفریننده ندارد. از دیدگاه آنان هر گونه موجود فوق طبیعی موهوم و مردود است (اصل طبیعت‌گرایی پراگماتیسم). حیات محصول یک نظام شیمیایی، فیزیکی است و «یک پدیده خاصی است که در مرحله‌ای از عالم تحقق یافته است»^۵ و هرگونه جستجویی برای یافتن منشأ عالم و خدای فوق طبیعی آن بیهوده است.^۶ اومانیسیت‌های جدید می‌کوشند

بنابراین که روش همگانی است، روش‌های فردی نظیر شهود عرفانی، تفوق روح و تقدم امور ماوراء طبیعی رد می‌شوند. فوق طبیعت به طور کلی موهوم است؛ به همین دلیل است که اصل پیوستگی^۱ را طرح می‌نمایند و میان روح و بدن تمایزی قائل نیستند و لذا فرایندهای عقلانی، زیستی و فیزیکی را یکی می‌کنند. از این دیدگاه پیوستگی ارتباط روح و بدن را توجیه می‌شود (تأثیر نظریه تکامل داروینی). این اصل از نظر برخی اومانیسیت‌های جدید سه مرحله دارد:

۱- گذر از مرحله غیرآبی به آبی،

۲- گذر از زیستی^۲ به روانی،^۳

۳- گذر از روانی به مرحله غایت‌مند و

آگاهانه تکامل.^۴

اومانیسیم جدید امریکایی در عین حال عقلانیت مورد نظر پراگماتیسم را هم می‌پذیرد. ماهیت انسان عقلانیت اوست. و لذا هر انسانی واجد قوه عقل است و از این رو انسان عالم و زندگی خود را بر این اساس بنا می‌کند؛ اما عقلانیت را باید پرورش داد تا عقلانیت بتواند بهتر انسان را هدایت کند، همان طور که جان دیوئی گفته است، انسان با رشد عقلانی خود

1. Continuity

2. Biological

3. Psychological

4. The Humanist frame, de. by J. Huxley, (Harper 1961) P. 7

5. Burt E.A., Typed of Religious philosophes (NY, 1951) P. 341

6. O'TTO M.C., Things and Ideals (NY,



اومانیست‌ها معتقد به «دیدگاه آلی حیاتند» و معتقدند که «بشر بخشی از طبیعت و محصول یک فرایند پیوسته است».

۴- وظیفه انسان آن است که با استفاده از وسایلی که علم در اختیار او نهاده زندگی بهتری روی زمین بنا کند. به این منظور باید ارزش‌های معنوی حیات و زندگی را طبیعی و این جهانی کرد و طبیعت را هم باید انسانی کرد. ۵- لیبرالیسم از مواردی است که اعلامیه مذکور بر آن تأکید دارد. لیبرالیسم - هم در شکل آزادی انتخاب و هم آزادی اجتماعی از اصول اومانیسیم است؛ در اعلامیه آمده است: «هدف اومانیسیم یک جامعه آزاد و جهانی است که در آن مردم دلخواهانه و عاقلانه برای خیر عمومی همکاری می‌کنند. اومانیسیت‌ها طالب یک حیات مشترک در عالم مشترکند».^۳

۱.۴.۳- انسان و دین

تا واژه‌های سنتی که این تلقی را در اذهان پدید می‌آورد کنار نهند.

ابعاد کلی جهان‌بینی اومانیسیت‌های جدید امریکایی را می‌توان از اعلامیه‌ای که منتشر ساخته‌اند به دست آورد. اعلامیه اومانیسیت‌ها^۱ بیان می‌کند که اومانیسیت‌ها معتقد به «دیدگاه آلی حیاتند» و چنان که اشاره شد تمایز سنتی میان روح و بدن را رد می‌کنند و معتقدند که «بشر بخشی از طبیعت و محصول یک فرایند پیوسته است». با این همه بنا به این اعلامیه موارد زیر را می‌توان اصول جهان‌بینی اومانیسیت‌های جدید دانست:

۱- طبیعت را باید جایگاه و قلمرو انسان^۲ تلقی کرد (و نه تجلی‌گاه خدا) و چیزی به اسم فوق‌طبیعت وجود ندارد؛

۲- انسان منشأ ارزش‌ها و حقیقت‌هاست؛

۳- ارزش‌های حیات و زندگی محصول روابط انسانی است، لذا انسان می‌تواند طوری دیگر مسائل را نسبت به حال و آینده بررسی کند؛

1924(P. 289

1. The Humanist, A note to the Authors, 1933

2. Man's Place

3.The Humanist Manifest, part of point 14

دین اومانیستی یک محصول اجتماعی است و عبارت است از ارزش‌های زندگی و حیات و تشریک مساعی بشر برای حیات بهتر

جهت حیات بشر باشد از لحاظ کیفی دینی است.^۳

ماهیت دین را شخصیت انسان و ایدئال‌های خود او تشکیل می‌دهد. این دین «دین اومانیستی» است و به تعبیری دیگر «دین بی‌خدایی» است. با این همه اومانیست‌ها معتقدند که این به معنی نفی تمایلات و علایق

بسیاری از اومانیست‌های جدید - تحت تأثیر پراگماتیسم، دین را به معنی سنتی رد کرده‌اند. و برخی از آنان - نظیر جمیز - به تعریف دین در چهارچوب اومانیسم پرداخته‌اند. عده‌ای از آنان نیز به جای دین - که واژه‌ای است که دلالت بر خدا و امور فوق طبیعی دارد - از واژه «راه اومانیستی حیات» استفاده کرده‌اند.^۱ بنابراین، در همه گرایش‌های اومانیستی تحت تأثیر پراگماتیسم مفاهیم سنتی و متداول خدا و دین رد شده‌اند. دین اومانیستی یک محصول اجتماعی است و عبارت است از ارزش‌های زندگی و حیات و تشریک مساعی بشر برای حیات بهتر.^۲

به این معنی دینی یا معنوی چیزی فوق طبیعی، خارق‌العاده و برتر و خارج از خود انسان نیست، بلکه کیفیت حیات و زندگی است که به عمل خود او بستگی دارد. معنوی کیفیت حد اعلای عمل انسان را در خود انسان بیان می‌کند. جان دیوئی می‌گوید که «هر عملی که متضمن تحقق یافتن یک ایدئال یا رفع موانع در

1. Lamont C., "The meaning of Humanism", The Humanist, 2 (Summer 1942)

اعلامیه اومانیست‌ها در سال ۱۹۳۳ این واژه را مکرر بکار برده است.

2. Huxely J., "The new Religion of Humanism", The Humanist, 22 (Winter 1962) PP. 3-6

مقایسه کنید با سخن دیوئی که دین را در نهایت ایده‌ای می‌دانست برای انسان در جهت زندگی خوب.

3. Dewey J., A common faith (New Hawen 1934) P. 27 (نگاه: به مرجع ذیل)

معنوی انسان نیست بلکه آنها را حفظ می‌کند، زیرا دین از آن حیث که طمأنینه روانی برای آدمی می‌آورد به کار می‌آید (سخن جیمز^۱) و لذا از حیث روانی به کار می‌آید، اما روانی بودن آن انسانی است و نه ماورائی، اومانئیست‌ها دین را به این معنی در بهتر زندگی کردن انسان دخیل می‌دانند.*

۱.۵- نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت معلوم شد که اولاً اصول پراگماتیستی، اومانئیسم را در پی دارد و ملازم آن است و از سوی دیگر پراگماتیسم طیف گسترده‌ای از اومانئیست‌ها را در فرهنگ غرب و به خصوص امریکایی احیا کرده است و آنها را از لحاظ جهان‌بینی و مبانی فلسفی تغذیه و تحکیم کرده است و چنان که مشاهده شد جهان‌بینی و دیدگاه‌های اومانئیست‌های جدید غربی و امریکایی که تحت عناوین اومانئیسم علمی^۲ یا طبیعت‌گرایی اومانئیستی

(Humanistic Naturalism) رواج یافته است صریحاً و دقیقاً از حمایت پراگماتیستی برخوردار است. شاید به همین دلیل واضح است که «پراگماتیست‌ها اصلی‌ترین حامیان اومانئیسم جدید در امریکا هستند»^۳.
به طور کلی، می‌توان گفت که پراگماتیسم دو اصل اساسی اومانئیسم یعنی تکیه بر اصالت انسان و نیز غیبت خدا را کاملاً پذیرفته است و از این رو اومانئیستی به معنی جدید کلمه است.

۱. نگاه کنید: James W., *The Varieties of Religious Experiences*

* ابعاد دیگر نظیر هنر، ادبیات و اخلاق و نظیر دین تفسیر اومانئیستی دارند که در اینجا مورد بحث واقع نشده‌اند.

2. Scientific Humanism

3. Titus H., *Types of philosophy*, P. 254